بیژن اشتری، مترجم، در گفت‌وگو با توسعه ایرانی:

کتاب‌های سنگین و آکادمیک را برای ترجمه نمی‌پسندم؛ جای آن‌ها در دانشگاه است!

دوران معاصر در تمام ابعاد جامعه ایران و به‌ویژه در زمینه فرهنگ همراه با تحولات بسیاری بوده است. یکی از این تحولات، ترجمه کتاب‌های غیرایرانی به زبان فارسی است که در بچه‌های بسیاری را به روی اندیشمندان باز کرده. خوراک محققان برای تحلیل و نقد و نظر بوده. داستان نویسان دوران معاصر را نیز تحت تأثیر قرار داده است. بنابراین رسالت پرمخاطبه مترجمان، آن‌ها را هم پای نویسندگان قرار داد تا ادبیات و تاریخ معاصر ایران مدیون هوشمندی آن‌ها در انتخاب آگاهانه و عالمانه کتاب‌های آن سوی آب‌ها به عرصه فرهنگ باشند. اما دیر زمانی است این رسالت به حاشیه رانده شده، وسوسه کتاب‌های پرفروش، مترجمان و ناشران را به ترجمه و چاپ کتاب‌هایی که چندان ضروری برای جامعه سوق داده است. از دیگر سو، دیری است نسل منتقدان جدی و تیزبین پایان یافته و نظارت دقیقی بر چاپ کتاب‌های مفید برای حال و احوال جامعه ایرانی وجود ندارد. یقینا نیازی به تأکید نیست که پرفروش بودن یک کتاب، ضرورت و کیفیت مطالب آن را توجیه نمی‌کند. در این راستا بر آن شدیم تا از چند و چون روند و شیوه ترجمه بیژن اشتری به عنوان یکی از مترجمان پرکار این روزها بپرسیم و مخاطبان صفحه کتاب را مستقیما در جریان کم و کیف کارهای ایشان قرار دهیم. کتاب حرمسرای قذافی بهانه‌ای شد تا بانگاهی انتقادی با مترجم آن رو در رو به گفت و گو بنشینیم.

آسمانه فرقدان- روزنامه‌نگار

■ **ابتدا اجازه دهید از تحصیلات دانشگاهی شما شروع کنیم و بپرسم که در چه رشته‌ای تحصیل کردید؟**

من فارغ‌التحصیل رشته میکروب‌شناسی در مقطع فوق‌لیسانس از دانشگاه تهران هستم، اما به دلیل این که از همان سال‌های اول دانشجویی به روزنامه‌نگاری و نوشتن علاقمند بودم، در ارتباط با رشته تحصیلی‌ام، حتی یک روز هم کاری انجام ندادم. بنابراین بعد از فارغ‌التحصیلی هم کار مطبوعاتی می‌کردم و در زمینه سینما نقد فیلم و یادداشت‌های سینمایی می‌نوشتم. آن زمان یعنی اواسط و اواخر دهه شصت فضا بسیار بسته و شرایط پرتلاطمی بود. بنابراین نوشتن درباره سینما مفری بود برای این که نفسی بکشم و از آن فضای سنگین و بسته سیاسی خارج شوم. من بیشتر، سینمای خارج از ایران را رصد می‌کردم و به آن علاقه داشتم. فیلم‌های خارجی خیلی سخت پیدا می‌شد و بنابراین جشنواره فیلم فجر فرصت خوبی بود، چون هر سال فیلم‌های خارجی را نمایش می‌دادند و به همین دلیل ما خیلی ذوق و شوق داشتیم به خاطر بخش سینمای جهان، حتما فیلم‌های جشنواره فجر را ببینیم.

به هر حال با نوشتن مطالب سینمایی شروع کردم و هفت-هشت سال به کار در مطبوعاتی مثل اخبار و ابرار مشغول بودم. دبیر سرویس و سردبیر اولین روزنامه سینمایی ایران بودم که ضمیمه سینمایی اخبار بود. این روزنامه حدود سال‌های ۷۵-۷۶ برای اولین بار نوشتن روزانه درباره سینما را شروع کرد که یک سال ادامه داشت و موفق هم بود. بعد با روزنامه‌هایی مثل بانی فیلم شکل گرفتند که مختص سینما بودند. روزنامه‌نگاری شروع خوبی است، اما باید از آن گذر کرد یعنی روزنامه گذر گاهی خوب، اما ایستگاهی بد است. کار در روزنامه نه نویسنده و مترجم ویژگی‌هایی می‌دهد که خیلی خوب است مثل سرعت عمل، نوشتن و ساده‌نویسی که همه این‌ها را از روزنامه‌نگاری یاد گرفتم. بعد از کار در روزنامه، یک سری کتاب‌های سینمایی ترجمه کردم، چون به کتاب‌های سینمایی علاقمند شده بودم.

■ **چه‌طور شد که از کار روزنامه‌نگاری به ترجمه کتاب روی آوردید؟**

از یک جایی به بعد، از کار روزنامه‌نگاری اشباع شدم، یعنی احساس کردم چیز مانداگری از من باقی نمی‌ماند، یعنی روزنامه مدام در حال گرفتن از آدم است و چیزی به انسان نمی‌دهد. احساس کردم چیزی از من باقی نمی‌ماند، یعنی من ۱۰ سال کار روزنامه‌نگاری کردم، اما نمی‌توانم آثار آن را به شما نشان بدهم و بگویم این کار من است. البته شاید این استدلال خیلی قوی نباشد، اما به هر حال امروز می‌توانم بگویم این پنج کتاب را من نوشتم. دوست داشتم کار ماندگارتری انجام دهم و فکر می‌کردم کار درزمینه کتاب ماندگارتر و جدی‌تر است.

■ **زبان انگلیسی را در همان زمان آموختید؟**

من برای زبان انگلیسی به کلاس خاصی نرفتم. در همان رشته خودمان واحدهای زبان انگلیسی داشتیم. در واقع خودم به صورت خود آموز زبان انگلیسی را یاد گرفتم. به سینما علاقه داشتم و زبان را به تدریج خودم یاد گرفتم. بعدها حدود ۲۵ عنوان کتاب سینمایی ترجمه کردم؛ مثل فرهنگ واژه‌های فیلم، سینمای انگلستان، دو جلد فرهنگ سینمای آمریکا فرهنگ کارگردانان سینمای آمریکا، تیم برتون از نثاگه تیم برتون، دیکتاتورها و سینما سینمای آمریکا و هالیوود، جادوانه‌های سینما و خیلی‌های دیگر.

■ **این کتاب‌ها هنوز منتشر می‌شوند؟**

نه، ناشران برخی از این کتاب‌ها خیلی قدیمی هستند، ناشران برخی هم وقت کردند و تجدید چاپ نشدند، البته برخی از این کتاب‌ها دو و سه نوبت چاپ شدند، ولی دیگر ادامه پیدا نکرد، چون ناشرانی درجه یک نبودند. می‌دانید که ناشران سینمایی درجه یک ناشران خیلی ضعیف‌تر هستند. کتاب‌های سینمایی خیلی تیراژ بالایی ندارند، اما به هر حال ترجمه آن‌ها به خاطر علاقه خودم بود. مثلا من با انتشارات زرین کار کردم که آن زمان انتشارات مهمی بود، اما الان ۱۰-۱۵ سال است که رئیسش بازنشسته شده و دیگر کار نمی‌کند. به هر حال بعد از این کتاب‌های سینمایی، از ۱۰-۱۵-۲۰ سال پیش به کارهای سیاسی و تاریخ چهان علاقمند شدم و این دوره فعالیت‌های جدید با نشر ثالث شروع شد و فکر می‌کنم اوج کارم همکاری با انتشارات ثالث است.

■ **چه‌طور شد شما به متون سیاسی-تاریخی علاقمند شدید؟ چون فضای سیاست نسبت به سینما خشن‌تر است و با هم سنخیتی ندارند.**

همه این‌ها به خاطر علاقه است. البته من علایق مختلفی داشتم؛ این از پیچیدگی آدم‌هاست. ممکن است شما به دو مقوله به موازات هم علاقمند باشید. من خودم آدمی چندوجهی هستم. مثلا الان دیگر چندان به سینما علاقه ندارم و دیگر آن چنان سینما را دنبال نمی‌کنم و بیشتر ترجیح می‌دهم فیلم‌های قدیمی ببینم. چون پدرم روزنامه‌نگار بود و به تاریخ جهان هم علاقه زیادی داشت، من از ایشان تأثیر زیادی گرفتم. یعنی من از دو نفر در زندگی‌ام متأثر بودم؛ یکی پدرم و دیگری برادر بزرگ‌ترم. برادر بزرگ من استاد رشته فیلم‌سازی بود و همیشه از سینما حرف می‌زد و درباره سینما از ایشان متأثر بودم و از پدرم در تاریخ تأثیر گرفتم که ثمره‌اش شد این. به هر حال، من شروع کردم به فعالیت در این زمینه و پروژه‌ای را با نشر ثالث شروع کردیم تحت عنوان مجموعه کتاب‌های سرخ.

■ **زمانی که در زمینه کتاب‌های سیاسی و تاریخی به‌طور جدی ترجمه را شروع کردید، تحت تأثیر کدام مترجمان بودید؟**

من از مترجم خاصی متأثر نبودم، اما به مترجمان علاقمند بودم و تحسین‌شان می‌کردم. مثلاً کارهای عزت‌الله فولادوند را با علاقه می‌خواندم. با این که من از نظر فکری و ایدئولوژیکی کارهای نجف دریابندری را نمی‌پسندیدم، ولی برایم مهم نبود، مهم این بود که ایشان کارهای باارزشی را ترجمه کرد. من خیلی با کمونیست‌ها میانه‌ای نداشتم و آثار ایشان باعث شد اندیشه کمونیست‌ها را بهتر بشناسم، بنابراین کارش ارزش دارد. خلاصه کار این‌ها را دنبال می‌کردم و می‌پسندیدم. به نظر من مترجمان خوب، مترجمانی بودند که یک خط فکری را دنبال می‌کردند. حالا این که شما می‌گویید مترجم این نیست که دو تا کلاس زبان برود و دو تا کلمه انگلیسی بداند بیاید و کتاب ترجمه کند، حرف شما درست است. این آدم‌ها چه کم دارند؟ همان ایده و فکر را کم دارند. یعنی شما باید یک بینشی داشته باشید. من خودم ماشین ترجمه نیستم که هرچه متن انگلیسی بدهند، من متن فارسی بیرون بدهم، خود انسان باید فکر داشته باشد و ایده‌ای را دنبال کند و براساس آن ایده برود کتاب را انتخاب کند و در ضمن مردم جامعه خودش را خوب بشناسد. مثلا من ببینم این نسل جوان و کتاب‌خوانی که دارم میان آن‌ها زندگی می‌کنم، چه چیزی برایشان مهم است، و از نظر فکری و فلسفی و اجتماعی و روابطشان چه گره‌هایی دارند. بعد براساس آن بروم کتابی که مناسب این آدم‌هاست انتخاب و ترجمه کنم و به آن‌ها ارائه دهم. این می‌شود مترجم خوب. یعنی اسم محمد قاضی، کوثری و نجف دریابندری که آدم‌های مهم و محترمی هستند، به این خاطر در ذهن ما مانده است. این‌ها در ترجمه یک ایده را انتخاب کردند سلیقه‌ای داشتند و یک خط فکری را دنبال کردند و بر آن اساس ترجمه کردند. زبان انگلیسی چندان فاکتور اصلی نیست. مهم هست، ولی من می‌گویم فاکتور دوم یا سوم است. خیلی‌ها هم زبان انگلیسی و هم زبان فارسی خوبی دارند، ولی در ذهن ما نمی‌مانند زیرا بسیار پراکنده‌کاری می‌کنند. اما من یک فکری داشتم و براساس آن خط فکر و آن ایده پروژه کتاب‌های سرخ را تعریف کردم که در ارتباط با دیکتاتورهای کمونیست است، یعنی رهبران مستبدی که ایدئولوژیک هستند و اندیشه‌های چپ گرایانه دارند.

■ **محمد قاضی می‌گوید مترجم خوب کسی نیست که خیلی به زبان مبدأ مسلط باشد، بلکه باید به مقصد تسلط بیشتری داشته باشد، شما چه‌قدر به این حرف معتقدید؟**

بلی. این حرف درست است. یعنی کسی که سال‌ها در انگلستان یا آمریکا زندگی کرده و زبان انگلیسی را در حد عالی می‌داند، اما زبان فارسی او خوب نیست، هیچ‌وقت مترجم خوبی نمی‌شود، اما از آن طرف اگر کسی زبان فارسی خوبی داشته باشد- حتی اگر زبان انگلیسی قوی نداشته باشد، باز می‌تواند تا حدی کارش را خوب انجام دهد. اما مورد اول به هیچ‌وجه مترجم خوبی از آب درنمی‌آید. ولی حالت ایده‌آل چیست؟ این است که هم به زبان مبدأ و هم به زبان مقصد تسلط داشته باشی و از آن مهمتر، من مورد سومی را هم اضافه می‌کنم. یعنی باید ایده داشته باشی و در ترجمه خط فکری داشته باشی که دنبال چه چیزی هستی؟

> **زبان انگلیسی چندان فاکتور اصلی نیست. مهم هست، ولی من می‌گویم فاکتور دوم یا سوم است. خیلی‌ها هم زبان انگلیسی و هم زبان فارسی خوبی دارند، ولی در ذهن ما نمی‌مانند، زیرا بسیار پراکنده‌کاری می‌کنند.**

■ **به نظر شما درباره کتاب‌هایی که بسیار تخصصی هستند، یعنی درباره تاریخ‌نگاری یا تاریخ سیاسی، اجتماعی و روانشناسی هستند، آیا مترجم نیاز به تحصیلات آکادمیک یا مطالعات گسترده‌ای دارد؟**

بلی. این صددرصد فاکتور مهمی است. مترجم باید علم به موضوع داشته باشد. یعنی باید حتما درباره چیزی که دارید ترجمه می‌کنید، شناخت داشته باشید، در غیر این صورت نمی‌دانید دارید چه چیزی را ترجمه می‌کنید. مثلا من به سینما علاقه داشتم، موضوع را می‌دانستم و به همین خاطر می‌توانستم کارم را انجام دهم، اما اگر الان شما بیایید به من یک کتاب روانشناسی بدهید چون کار من روانشناسی نیست، با مشکل مواجه می‌شوم، چون باید اصطلاحات را بشناسم و ببینم موضوع درباره چیست. بنابراین ترجمه الان به یک امر کاملا تخصصی تبدیل شده است. تخصص من تاریخ جهان است و البته یک بخشی از تاریخ جهان. من درباره تاریخ شوروی و تاریخ کمونیسم خودم را متخصص می‌دانم. برخی از افراد به من انتقاد می‌کنند چرا به سراغ این طور کتاب‌ها می‌روم و توصیه می‌کنند که کتابی درباره جرج بوش یا پینوشه ترجمه کنم و چرا به استالین و جنایات استالین و مائو می‌پردازم.

■ **آقای اشتری پیش از این که این کتاب‌های سرخ را ترجمه کنید، درباره کمونیسم یا دیکتاتورها یا مقطع خاصی از تاریخ مطالعه کردید؟**

من فراموش کردم بگویم که در ۱۴-۱۳ سالگی به چپ گرایش داشتم، یعنی حدود سال‌های ۵۸ و ۵۹، اما آشنایی با کتاب‌هایی مثل «در دادگاه تاریخ» که به جنایات استالین مربوط می‌شدند، بسیار مرا متحول کردند و روی من تأثیر گذاشتند، در نتیجه نظر من نسبت به شوروی و استالین کاملا عوض شد. بنابراین با این مقوله آشنایی داشتم و از دوران نوجوانی تا دوران جوانی درباره لنین و استالین کتاب‌های زیادی خواندم. به همین خاطر فعالیت درباره این موضوع برای من راحت بود، چون از پیش، پس‌زمینه‌ای در ذهن من بود. بنابراین پروژه کتاب‌های سرخ را آرام آرام پیش بردیم که الان یک مجموعه ۱۵ جلدی است.

■ **شما در ترجمه به کدام مکتب گرایش دارید یا دقیق‌تر بگویم براساس کدام مکتب ترجمه می‌کنید؟**

جون من به صورت کلاسیک و آکادمیک ترجمه را نخوانده، نمی‌توانم به شما بگویم کدام مکتب است. من زبان را خود آموز خواندم اما منظور شما را می‌فهمم. قطعا ترجمه تحت‌اللفظی بی‌معناست. به‌خصوص درباره کاری که من کردم یعنی متون سیاسی، تاریخ سیاسی، حتی فکر می‌کنم در ادبیات هم بی‌معناست. مترجم باید روح اثر و متن اصلی را دریابد و بعد از فیلتر و دمی و آگاهی خودش بگذراند و بعد روی کاغذ بیاورد. من این طور ترجمه می‌کنم. البته اگر متن اصلی تحت‌اللفظی و کلمه به کلمه معنا بدهد و فصیح و روشن باشد، ترجیح می‌دهم مطابق متن اصلی پیش بروم، اما اگر ببینم متن اصلی دچار یک سری پیچیدگی‌هایی است، آن پیچیدگی‌ها را باز می‌کنم. معتقدم که مترجم نباید جمله و پاراگرافی که نفهمیده به زبان فارسی منتقل کند. اما خیلی‌ها این کار را می‌کنند، یعنی متن را نمی‌فهمند و ترجمه می‌کنند و می‌گویند لابد یک معنی می‌دهد. هیچ‌وقت برای من چنین حالتی پیش نیامده یعنی تا چیزی را نفهمیدم، به فارسی منتقل نکردم. سعی کردم همیشه ساده و روان و روشن بنویسم تا مخاطب بتواند ارتباط برقرار کند. اگر موفقیتی داشتم که حالا نمی‌دانم هست یا نه، رمزش در همین ساده‌نویسی است. همین نثر ساده‌ای که برای انتقال مفاهیم پیچیده‌ای که در کتاب‌ها آن‌ها روبه‌رو شدم، انتخاب کردم.

■ **شما در صحبت‌هایتان گفتید، اگر بنا بر این باشد، من ترجمه را منتقل می‌کنم، اما خیلی از اصطلاحات و مفاهیم از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت است. برای این که خواننده بتواند این مفاهیم را بفهمد، چه راهکاری دارید تا مفهومم به درستی به خواننده منتقل شود؟**

منظور من این است که ترجمه تحت‌اللفظی جواب می‌دهد و شما می‌توانید با توجه با موثق بودن متن، کلمه به کلمه ترجمه کنید و نتیجه بگیرید. اگر این طور باشد ایرادی ندارد و کار شما موثق‌تر هم از کار درمی‌آید. اما اگر به غیر از این باشد، من ترجمه تحت‌اللفظی را نمی‌پسندم. حالا شما از این مقوله بیایید بیرون، چون دارید خیلی با کار ترجمه فنی برخورد می‌کنید و من به شما گفتم که خود آموز ترجمه را یاد گرفتم و ترجمه را خیلی کلاسیک و آکادمیک نمی‌دانم.

■ **شما برای انتخاب کتاب‌هایی که ترجمه می‌کنید، چه روندی دارید؟**

سؤال خوبی است. روند انتخاب کتاب خیلی روند مهمی است. بعضی از مترجمان اصلا روندی ندارند. یعنی هر کتابی را به آن‌ها بدهند، ممکن است ترجمه کنند. من توصیه می‌کنم که این کار را نکنند. یعنی اگر کسی می‌خواهد مترجم خوبی شود، کار سفارشی را به‌هیچ‌وجه قبول نکند. بنابراین وقتی کار سفارشی قبول نکنید، باید بروید دنبال عشق و علاقه خودتان و ببینید که چه سوژه‌ای را دوست دارید؛ یعنی نمایشنامه دوست دارد و حتی در میان نمایشنامه‌ها هم مثلا کارهای هارولد پینتر یا برتولت برشت را می‌پسندد. یکی هم به موسیقی کلاسیک علاقه دارد. پس آدم باید به دنبال عشق و علاقه خودش بگردد و ببیند به چه چیزی علاقه است و روند جامعه را خوب بشناسد و ببیند در جامعه‌ای که زندگی می‌کند، چه مسائل و مشکلاتی وجود دارد و مسئله جوان‌ها و جامعه چیست.

■ **مترجمان ایرانی با مترجمان اروپایی و آمریکایی یک تفاوت دارند و آن این است که مترجمان اولیه در ایران، از سرخ کتابی درباره فیدل کاسترو نداریم. به هر حال اگر در تمام دنیا ۱۰ رهبر بزرگ چپ وجود داشته باشد، یکی از آن‌ها فیدل کاسترو است و این کمبود این مجوعه است. من سال‌ها است به‌دنبال یک کتاب خوب درباره فیدل کاسترو هستم، اما هنوز کتاب مناسبی به دستم نرسیده. کتاب‌های زیادی درباره فیدل دارم، اما یا خودم از کتاب خوشم نیامده یا منصفانه نبوده یا یک طرفه فیدل کاسترو را تحسین کرده است. مواردی پیش آمده که کتابی را ترجمه کرده‌ام و جلو رفته‌ام و حتی چهار ماه روی یک کتاب کار کرده‌ام و بعد دیدم که از کتاب خوشم نیامده و برایم جالب نبوده. یعنی صبح به شوق آن کتاب از خواب بیدار نشدم که بنشینم و ترجمه‌اش کنم و ببینم ماجرایش چه‌طور پیش می‌رود. مثلا کتاب «ادولف هیتلر» که آقای عسگری ترجمه کردند، من اصل کتاب را سفارش داده بودم و آن را خریداری کردم. چون آن زمان PDF کتاب‌ها در دسترس نبود. این کتاب هم بسیار گران بود، چون کتاب حجیمی است.**

> **حرمسرای قذافی با حرمسرای ناصرالدین شاه خیلی فرق می‌کند؛ قذافی از تجاوز به‌عنوان یک سلاح استفاده می‌کرد، این با حرمسرای ناصرالدین شاه خیلی متفاوت است. درباره ناصرالدین شاه منفی صحبت نکنید. ناصرالدین شاه ۱۶ ساعت مداوم کار مملکتی می‌کرده و امکان ندارد کسی بتواند این طور کار کند**

■ **شاید این چون کتاب آکادمیکی است، به نظر سنگین‌تر می‌رسد؟**

بلی. این کتاب آکادمیک بود.

■ **تصور می‌کنم کتاب آکادمیک بهتر است. یعنی من اگر بخواهم کتابی در حیطه سیاست و تاریخ یا درباره افراد تاریخی و سیاسی انتخاب کنم، کتاب آکادمیک را ترجیح می‌دهم، یعنی افسانه از اطراف زندگی آن فرد جدا شده باشد و واقعی‌تر و بدون قضاوت و بدون سوگیری باشد.**

البته الزاما کتاب‌های آکادمیک این طور نیستند، اما شما با بقیه جامعه کتاب‌خوان فرق می‌کنید. جامعه کتاب‌خوان می‌خواهد سریع‌تر کتاب بخواند و شاید پیش‌زمینه فکری برای ارتباط برقرار کردن با سوژه را نداشته باشد و مطالعاتش کمتر باشد. بنابراین من کتاب‌های سنگین و آکادمیک را برای ترجمه نمی‌پسندم چون فکرمی کنم جای آن‌ها در دانشگاه است.

■ **البته اگر شما چنین کتاب‌هایی را ترجمه کنید، آن کتاب‌ها می‌توانند وارد کتاب‌های درسی دانشجویان شوند.**

بلی. با شما موافقم.

■ **آقای اشتری، کتاب حرمسرای قذافی در مدت کوتاهی پرفروش شد، در حالی که این کتاب را یک ژورنالیست نوشته و کارش فقط یک کار ژورنالیستی است. یعنی ژورنالیستی از کشور فرانسه که اتفاقات حرمسرای قذافی برای مردم کشورش که بیانیه آزادی و حقوق بشر را دادند، خیلی جذاب است. اما برای من که تاریخ سرزمینم با حرمسرا گره خورده است. یعنی وقتی حرمسرای ناصری (ناصرالدین شاه) در جامعه من به ضرب‌المثل تبدیل شده و حتی افراد عادی جامعه ایران هم به آن تمایل دارند، اتفاقات حرمسرای قذافی جذاب یا دهشتناک نیست. این اتفاقات در ایران هم رخ داده است. مثلا کتابی که آقای سمسار ترجمه کردند، کتاب خوبی است و کتاب عبدالحسین شریفیان هم کتاب خوبی است. آقای عسگری بسیار مترجم خوب و توانمندی است، اما خود کتاب آدولف هیتلر به نظر من سنگین بود.**

> **من یک فکری داشتم و بر اساس آن خط فکر و آن ایده، پروژه کتاب‌های سرخ را تعریف کردم که در ارتباط با دیکتاتورهای کمونیست است، یعنی رهبران مستبدی که ایدئولوژیک هستند و اندیشه‌های چپ گرایانه دارند**

■ **شما دارید از نگاه دختر داستان نگاه می‌کنید، از نگاه دیکتاتور هم ببینید.**

■ **اما قذافی در کتاب بسیار کم‌رنگ است.**

خوب در همین حد است.

■ **البته شاید هنوز کتابی درباره‌اش نوشته نشده و شما بهتر می‌دانید.**

اما لیبیایی‌ها با این که همه چیز را می‌دانستند باز هم این کتاب برایشان شگفت‌انگیز بوده و خیلی واکنش نشان داده‌اند. چون این کتاب درو کردن دست این دیکتاتور خیلی مهم بوده است. ولی من فیلم دارم این کتاب زندگی‌نامه قذافی نیست، بلکه زندگی‌نامه ثریا است. شما کتاب‌های دیگر من را بخوانید، امیدوارم از کتاب‌های دیگر خوشتان بیاید.

■ **درباره کتاب دختر استالین بگویید؟ آیا ترجمه این کتاب را ضروری می‌دانستید؟**

از این کتاب خیلی استقبال شد و کمتر از یک سال، چهار نوبت چاپ شد، بنابراین با توجه به حجم و قیمت کتاب در معیارهای نشر ایران این نوعی موفقیت است. این کتاب حاصل دو-سه سال کار خانم ماری‌اندرسن است که خیلی خوب توانسته شخصیت دختر استالین را از کودکی تا مرگ معرفی کند. او پرداخت خوبی دارد در پراشما با خواندن کتاب می‌توانید استالین را بشناسید. استالین یک سری معماهای شخصیتی دارد که این کتاب کمک می‌کند آن معماها و گره‌ها باز شوند. برای کسی که تاریخ شوروی را دنبال می‌کند، این کتاب برای شناخت شخصیت استالین مهم است. علاوه‌بر آن، می‌تواند برای محققان ایرانی کتاب راهنمای خوبی باشد. نویسنده این کتاب برای نوشتن آن بسیار سفر کرده است. من هم مخصوصا پاتویس‌ها را ترجمه کرده‌ام تا نشان دهم چه‌قدر نوشتن یک کتاب، زحمت دارد.

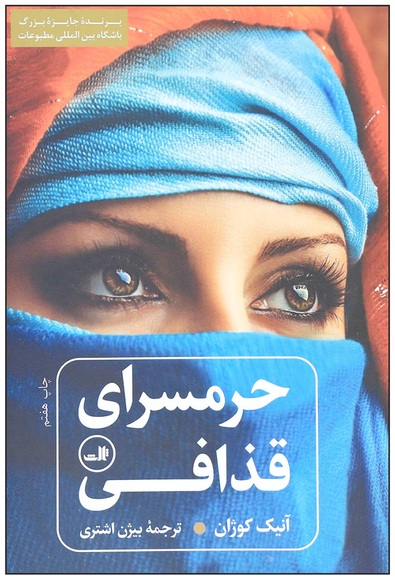

■ **در لیبی اطلاعاتی به دست نمی‌آوریم یعنی نمی‌فهمیم که اگر وضعیت خیلی اسفناک بوده، چه‌طور ثریا توانسته به‌راحتی سوار هواپیما شود و به فرانسه برود. می‌خواهم بگویم روش این خانم یک سری خلل در کتاب به‌وجود آورده که ما را از به دست آوردن اطلاعات، حتی درباره حرمسرا بازی می‌دارد.**

من در مقدمه کتاب توضیح دادم که قرار نیست این کتاب زندگی‌نامه قذافی باشد، تنها نگاه دختر داستان، به قذافی است. به هر حال هدف من بیشتر شناساندن قذافی بوده و یک نکته مهم‌تر با وجود این که منتقدان ایرانی به این کتاب کم‌توجهی کردند، اولاً این کتاب موجب شکل‌گیری جنبش فیمینیستی در لیبی شده و زنان در تظاهرات عکس این کتاب را بالای سرشان بردند و دوما برای اولین بار خانم آنیک کوژان اثبات کرده که چه‌طور قذافی از تجاوز جنسی به‌عنوان یک سلاح جنگی استفاده می‌کرده است که این اتفاق مهمی است. قذافی به مدت ۴۰ سال، به‌صورت سیستماتیک از این روش برای سرکوب کردن دشمنانش استفاده می‌کرده است. البته من متوجه نگاه شما به‌عنوان یک زن ایرانی هستم، اما غربی‌ها هم با حرمسرا آشنا هستند. حرمسرای قذافی با حرمسرای ناصرالدین شاه خیلی فرق می‌کند قذافی از تجاوز به‌عنوان یک سلاح استفاده می‌کرد، این با حرمسرای ناصرالدین شاه خیلی متفاوت است. درباره ناصرالدین شاه منفی صحبت نکنید. ناصرالدین شاه ۱۶ ساعت مداوم کار مملکتی می‌کرده و امکان ندارد کسی بتواند این طور کار کند.

■ **آقای اشتری اجازه دهید من کتاب‌های حرمسرای قذافی و دختر استالین را از مجموعه کتاب‌های سرخ جدا کنم، چون احساس می‌کنم کتاب حرمسرای قذافی حتی به اندازه کافی من را با تمام جوانب آن حرمسرا آشنا نمی‌کند. تمام زن‌ها حرف‌های تر یا اتکرا رمی‌کنند و از یک جایی به بعد مطالب تکراری هستند و چیزی در آن‌ها نبود که مرا متأثر کند. قذافی به‌عنوان دیکتاتوری که ۴۰ سال با قدرت حکومت کرده، جنبه‌های قابل مطالعه زیادی دارد، شاید ما نیاز داریم بیشتر جوانب و ابعاد حکومتی قذافی را بدانیم تا این که صرفا شرایط حرمسرای قذافی را ببینیم. مقصودم این است یک کتاب درباره کمونیسم به‌قدری تأثیرگذار بوده که خط فکری شما را تغییر داده. اما این کتاب نمی‌تواند تأثیرگذار باشد، چون روایت همه جانبه‌ای را نداده. موضوع دیگر این است که به خاطر نوع روایتی که این خانم‌ها داشتند و البته از آن جا که چندان به شرایطی که در آن بودند، احاطه نداشتند، ما نمی‌توانیم چهره روشن و همه جانبه‌ای از قذافی جذاب یا دهشتناک بسازیم. این اتفاقات در ایران هم رخ**